

حقیقت، احکام و اقسام «أل» با تمرکز بر معنی ابن هشام

امید محمدی^{۳۰}

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۱

چکیده

در این مقاله، کلمه «أل» در زبان عربی از سه ناحیه مورد بررسی قرار گرفت. در ناحیه اول، حقیقت لفظ آن را بررسی شد که از خصوص «لام» تشکیل می‌شود و همزه‌ای که داخل شده‌است، همزه وصل است. در ناحیه دوم، احکام تلفظ «أل» توضیح داده شد که هم از جهت ماقبل و هم از جهت مابعد، در شرائط مختلفی صورت‌های متفاوتی دارد. در ناحیه سوم، اقسام «أل» از جهت تقسیم به حرفی و اسمی مورد بحث قرار گرفت و این نتیجه به دست آمد که «أل» داخل بر اسم فاعل و اسم مفعول، «أل» موصوله و اسم است. لذا نتیجه‌ای که به دست آمد، این است که «أل» به دو قسم حرفی و اسمی تقسیم می‌شود. «أل» حرفی «أل» تعریف و زائده را شامل می‌شود و «أل» اسمی هم موصوله است که بر خصوص اسم فاعل و اسم مفعول داخل می‌شود.

کلیدواژه‌گان: أل، ألف و لام، ألف و لام موصوله، التقای ساکنین.

^{۳۰} دانش پژوه سطح ۲ حوزه علمیه، amidmumdy۸۶۷@gmail.com

مقدمه

«أل» یکی از پرکاربردترین حروف معانی در قرآن کریم است. در کتاب «معجم حروف المعانی فی القرآن الکریم» یکصد و سی صفحه به موارد استعمال «أل» در کلام الهی اختصاص دارد (شریف، معجم حروف المعانی فی القرآن الکریم، ۱۴۱۷ق: ص ۱۸۹-۳۱۸). در مقدمه بخش «أل» می‌نویسد: «در این معجم اسماء مقترن به «أل» زائده را اصلاً وارد نمی‌کنیم. لفظ جلاله «الله» را هم جزو موارد استعمال «أل» نمی‌شماریم چون «أل» موجود در آن را اهل لغت از حروف تعریف اعتبار نکرده‌اند، گفته‌اند که این «أل» از بُنیه کلمه است.» (همان، ص ۱۸۷). هر کدام از این یکصد و سی صفحه، تقریباً هفتاد مورد از موارد استعمال «أل» را دربردارد. با این حساب، نزدیک به نه‌هزار مورد، «أل» اصلی در قرآن کریم استعمال شده‌است.

چنین میزان عظیمی از کثرت استعمال کلمه «أل» در قرآن عظیم که مهمترین متن موجود از زبان عربی است، نشان می‌دهد که کلمه «أل» چه اهمیت بزرگی در زبان عربی دارد. از این جهت است که علوم عربی هر کدام به شیوه مناسب خود، بابتی یا فصلی به بحث از این حرف معنا اختصاص داده‌است. در علم تجوید، فصلی را به بحث از قواعد تلفظ «أل» اختصاص داده‌اند (مرصفی، هدایه القاری الی تجوید کلام الباری، ۱۳۹۹ق: ص ۲۰۴ - ۲۰۸).

در علم بلاغت، بحث مستقلی را برای بررسی نقش «أل» در بیان معنای مقصود باز کرده‌اند (تفتازانی، المطول شرح تلخیص المفتاح، ۱۴۲۵ق: ص ۲۰۳). در علم نحو، مباحث مفصلی را برای استقصای حقیقت و اقسام این کلمه تحقیق کرده‌اند. نه تنها در این علوم که حتی در رشته‌های دیگر هم می‌توانیم شاهد حضور فعال این کلمه در مباحث اصلی شان باشیم (خراسانی، کفایه الأصول، ۱۴۱۵ق: ص ۳۵۷).

جایگاه اصلی بحث از کلمه «أل» اما در علم نحو است. در این علم است که اولاً تلاش کرده‌اند حقیقت این کلمه را بیان کرده‌اند که یک کلمه بسیط است یا مرکب

(الأزهری، التصريح على التوضيح، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۱۷۹). ثانياً متناسب با کتابی که نوشته‌اند، سعی نموده‌اند تا اقسام و احکام این کلمه را استقصاء نمایند. یکی از منابعی که بحث از «أل» را نسبتاً با تفصیل مطرح کرده‌است، «النحو الوافی» است. می‌نویسد: «الذی یناسبنا تردیده هو ما یقولونه من أن کلمة: «أل» عدة أقسام؛ منها: الموصولة، وهی اسم فی الأرجح-وقد سبق الکلام علیها فی الموصولات، ومنها المعرفّة، ومنها الزائده» (حسن، النحو الوافی، بی‌تا: ج ۱، ص ۴۲۲). این سه قسم را به نحو تقسیم ثنائی نیز بیان کرده‌اند: «فحکمها فی المعنی أنه تنقسم قسمین: قسم لا بد منها فی الکلمة، وقسم تكون فیها زائده. فالقسم الذی لا بد منها فیها تنقسم قسمین: قسم تكون فیها اسماً وقسم تكون فیها حرفاً» (مالقی، رصف المبانی فی شرح حروف المعانی، ۱۳۹۴: ص ۱۶۱).

اگرچه صیغه‌های بیان در این دو عبارت، متفاوت است، اما نتیجه در هر دو یکی است و آن این است که «أل» سه قسم است: «أل تعریف»، «أل زائده»، و «أل موصوله». از اقسام سه‌گانه فوق، «أل» تعریف و «أل» زائده، به اتفاق نحویین حرف است. در مورد «أل» موصوله اختلاف است. سیوطی می‌نویسد: «الجمهور أنها تكون اسماً موصولاً بمعنی الذی وفروعه. وذهب المازنی ومن وافقه إلى أنها موصول حرفی. وذهب الأخفش إلى أنها حرف تعریف وليست موصولة». (سیوطی، همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ص ۲۷۵). چنانچه نظر مازنی یا اخفش ثابت باشد، تمام اقسام «أل» به یک قسم باز می‌گردند که همان «أل» حرفی است. در غیر این صورت، اقسام «أل» در زبان عربی به دو قسم «أل» حرفی و «أل» اسمی تقسیم خواهند شد.

با توجه به اهمیت کلمه «أل» در خواندن عبارات عربی و همچنین در فهم معانی این عبارات، در این مقاله، سه مطلب را به صورت مختصر، مورد بررسی قرار می‌دهیم: اقوال در بساطت و ترکیب حقیقت «أل»، قواعد تلفظ «أل» از جهت ما قبل و ما بعد آن، و اسم یا حرف بودن «أل» موصوله.

بساطت و ترکیب لفظ «ال»

در لفظ «ال» اختلاف است. بعضی حقیقت آن را مرکب می‌دانند و بعضی بسیط. آن‌هایی که بسیط می‌دانند هم اختلاف دارند که آن حقیقت بسیط، «لام» تنها است یا «همزه» تنها. منابع متعددی این اختلاف را بیان کرده‌اند. از این میان به نقل مطلب از «التصریح» و «شرح رضی» بسنده می‌کنیم.

صاحب «التصریح» می‌گوید در حقیقت لفظ «ال» چهار نظر هست. او می‌نویسد: «مشهور بین نحویین این است که از نظر خلیل، «همزه» و «لام» با هم حرف تعریف است و از نظر سیبویه، «لام» به تنهایی حرف تعریف است» (الأزهری، التصریح علی التوضیح، ۱۳۹۰: ج ۱، ص ۱۷۹). بعد از این می‌نویسد: «ابن مالک پنداشته است که بین سیبویه و خلیل، اختلافی نیست؛ از نظر هر دو، مجموع «ال» حرف تعریف است، اختلافی که بین شان هست، در این است که همزه، اصلی است یا زائده». ازهری همچنین می‌گوید: «مذهب چهارمی هم هست که می‌گوید «همزه» به تنهایی حرف تعریف است و «لام» زائده است تا بین همزه تعریف و همزه استفهام فرق بگذارد» (همان). طبق این بیان، در حقیقت لفظ «ال» چهار نظریه وجود دارد؛ نظریه اول این است که «همزه و لام» با هم یک حرف تعریف تشکیل می‌دهند، نظریه دوم این است که «لام» به تنهایی حرف تعریف است، نظریه سوم این است که «همزه و لام» با هم یک حرف تعریف تشکیل می‌دهند، منتها اختلاف در این است که همزه زائده است یا اصلیه، و در نهایت، نظر چهارم هم این است که «همزه» به تنهایی حرف تعریف است و «لام» به این جهت به آن اضافه شده است که با همزه استفهام، اشتباه نشود.

رضی هم سه نظریه در بسیط یا مرکب بودن «أل» نقل می‌کند و نتیجه استدلال او این می‌شود که «لام» به تنهایی حرف تعریف است و «همزه»، وصل است. او می‌گوید: «به نظر سیبویه، «لام» به تنهایی حرف تعریف است و «همزه»، وصل است، از نظر خلیل، مجموع «ال» حرف تعریف است؛ مثل «هل» و «قد» که هر کدام یک حرف معنای متشکل از دو حرف هجایی هستند، و نظر مبرد این است که «همزه» حرف تعریف است و «لام» برای فرق بین

«همزه» تعریف و «همزه» استفهام افزوده شده است» (الاسترآبادی، شرح الرضی علی الکافی، ۱۳۹۸: ج ۳، ص ۲۴۰-۲۴۱).

از آن جهت که در متن ابن حاجب، دارد: «وما عُرِّفَ بِاللَّامِ» و این عبارت، به این معنا است که ابن حاجب، نظر سیبویه را پذیرفته است، رضی توضیح می‌دهد که: «همزه» داخل بر «أل»، همزه وصل است و علت مفتوح بودن آن در این مورد، این است که «ال» کثیر الاستعمال است» (همان). یعنی اصل در همزه وصل این است که مکسور باشد. (الأنباری، الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین والکوفیین، ج ۲، ص ۶۰۷). لذا این سوال پیش می‌آید که اگر همزه «أل»، همزه وصل است، چرا همیشه مفتوح خوانده می‌شود؟ رضی جواب می‌دهد که علت اینکه همزه همیشه مفتوح است، این «أل» کثرت استعمال دارد و فتحه خفیف است. لذا این همزه را همیشه مفتوح تلفظ می‌کنند.

رضی همچنین برای اثبات نظر سیبویه استدلال می‌کند که دلیل اینکه «لام» به تنهایی حرف تعریف است، این است که عامل ضعیف از آن می‌گذرد و در مابعد آن اثر می‌گذارد؛ مثل: «بالرجل» که در آن «باء» با اینکه عامل ضعیف است، از «ال»، عبور کرده و در «رجل» عمل جر نموده است. وقتی «ال» مانع عامل ضعیف نیست، این نشان می‌دهد که مثل جزء مابعد خودش به حساب می‌آید و یک حرف است؛ چون دو حرف نمی‌تواند مثل جزء کلمه بعدی به حساب آید» (همان). این بیان رضی، نشان می‌دهد که «لام» به تنهایی حرف تعریف است و «همزه» آن، وصل است که در ابتدای کلام ثابت می‌شود و در درج کلام ساقط می‌گردد. نتیجه مطالعه ما در مورد لفظ «ال» این است که در حقیقت آن اختلاف است. انظار در مورد آن عبارتند از اینکه: «لام» به تنهایی، «ال» مرکب از «همزه» و «لام»، یا «همزه» به تنهایی حرف تعریف باشد. از بیان مرحوم رضی، این مطلب به دست می‌آید که «لام» به تنهایی حرف تعریف است و «همزه» آن، همزه وصل است و چون «ال» کثرت استعمال دارد، «همزه» وصل آن همیشه مفتوح خوانده می‌شود.

قواعد تلفظ «ال»

در قسمت قبلی، به این مطلب رسیدیم که در «ال» سه خصوصیت است: خصوصیت اول این است که در آن، «لام» به تنهایی حقیقت آن را تشکیل می‌دهد، خصوصیت دوم این است که «همزه» آن، با اینکه مفتوح است، همزه وصل است، و خصوصیت سوم هم این است که مرحوم رضی فرمود، «ال» از کلماتی است که کثرت استعمال دارد. این سه خصوصیت، باعث شده که تلفظ ال هم در موقعیت‌های مختلف، قواعد خاصی داشته باشد.

وصل بودن «همزه» اقتضا می‌کند که این همزه، در ابتدای کلام خوانده شود و در درج کلام ساقط شود. خواندن آن مثل همزه قطع است. اما سقوط آن موجب وصل ماقبل همزه به «لام» می‌شود. در این مورد گفته شده که: «وقتی همزه وصل «ال» ساقط شد، ماقبل همزه وصل یا متحرک است یا ساکن. در صورتی که متحرک باشد، وصل بدون هیچ تغییری انجام می‌شود؛ مثل: «رب العالمین». ولیکن در صورتی که ماقبل همزه وصل، ساکن باشد، التقاء ساکنین اتفاق می‌افتد. التقاء ساکنین، دو قسم است؛ علی حده و علی غیر حده. التقاء ساکنین علی حده، سه شرط دارد: شرط اول اینکه ساکن اول حرف مدّ باشد، شرط دوم این است که ساکن دوم مُدْغَم باشد، و شرط سوم این است که هر دو ساکن در کلمه باشند. در چنین صورتی، آن التقاء ساکنین تلفظ می‌شود؛ مثل: «ولا الضَّالِّین» که در تلفظ آن، الف را با مدّ تلفظ می‌کنیم و چیزی از دو ساکن، نه تغییر می‌کند و نه حذف می‌شود. لکن در صورتی که التقاء ساکنین باشد و بعضی از این شروط را نداشته باشد، به آن می‌گویند التقای ساکنین علی غیر حده است و چاره می‌خواهد. چاره یا به حذف است یا به حرکت. حذف در جایی است که ساکن اول، حرف مدّ باشد، یا به عبارت دیگر، ما یَدُلُّ عَلَیْهِ، موجود باشد، و حرکت در جایی است که حذف ممکن نباشد» (عالم، روخوانی در یک نگاه، ۱۴۰۱). با توجه به این مطلب، خواندن «ال» در موارد وصل به ماقبل گاهی بدون تغییر انجام می‌شود؛ مثل: «رب العالمین»، گاهی با حذف انجام می‌شود؛ مثل: «عبدوا الله»، که در خواندن «أَعْبُدُ اللَّهَ» می‌شود، و گاهی با حرکت انجام می‌شود؛ مثل: «أَحَدُ اللَّهِ» که در خواندن می‌شود «أَحَدُنْ لَّاه».

خصوصیت کثرت استعمال «ال»، موجب شده که تلفظ «ال» در صورت داخل شدن بر حروف شمسی، با تلفظ «ال» در صورت داخل شدن بر حروف قمری متفاوت باشد. در این مورد هم گفته شده که: «حروف زبان عربی به دو قسم شمسی و قمری تقسیم می‌شوند. حروف شمسی عبارتند از: «ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن». حروف قمری عبارتند از: «ء ب ج ح خ ع غ ف ق ک م ه و ی». «ال» در حروف شمسی ادغام می‌شود؛ مثل: الشَّمْسُ، و در حروف قمری اظهار می‌شود؛ مثل: القمر» (همان).

خصوصیت‌های سه‌گانه «ال» عبارت بودند از این که حقیقت آن را خصوص «لام» تشکیل می‌دهد، همزه آن وصل است، و حرفی است که کثرت استعمال دارد و نازل منزله جزء مدخول خود می‌شود. این خصوصیت‌ها باعث می‌شود که تلفظ «ال»، هم از ناحیه ماقبل و هم از ناحیه مابعد، تحت شرایط مختلف، متفاوت باشد.

اقسام «ال»

مرادی در «الجنی الدانی» برای «ال» چهارده قسم بر می‌شمارد (مرادی، الجنی الدانی فی حروف المعانی، ۱۴۱۳ق: ج ۳، ص ۱۹۲-۲۰۴).

ابن هشام در «مغنی» مجموع اقسام «ال» را به پنج قسم، دسته‌بندی می‌کند. (انصاری، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۴۹-۵۵). در حقیقت، بین آنچه ابن هشام در مغنی می‌گوید با آنچه که مرادی می‌نویسد، تفاوتی نیست. اگر «أل» موصله، حرف باشد، تمامی این اقسام، به یک قسم «أل» حرفی باز می‌گردند. ولیکن در صورتی «أل» موصوله، اسم باشد، یک قسم از این اقسام، «أل» اسمی می‌شود و باقی همه زیر مجموعه «أل» حرفی دسته‌بندی خواهند شد. لذا آنچه مهم است، بررسی حقیقت «أل» موصوله است که اسم است یا حرف. در این صدد، حقیقت «أل» موصوله را با تمرکز بر بیان ابن هشام، از نظر می‌گذرانیم.

ال موصوله

تعریف «ال» موصوله

ابن هشام می‌نویسد که: «ال» موصوله، اسمی است به معنای «الذی» و «التی» و فروع شان» (انصاری، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۴۹).

مقصود ابن هشام این است که «ال» موصوله، جزو موصولات مشترک است؛ چنانکه ابن مالک در الفیه گفته: «ومن وما وأل تساوی ما ذکر ... وهکذا ذو عند طی قد شهر» (محمد بن مالک، متن ألفیه ابن مالک، ۱۴۲۷ق: ج ۶).

دحداح در شرح این بیت چنین توضیح می‌دهد که: «اسم موصول دو قسم است؛ یکی اسم موصول خاص و دیگری اسم موصول مشترک». (دحداح، شرح ألفیه ابن مالک، ۱۴۲۵ق: ص ۵۷-۵۹). در بیان موصول خاص توضیح می‌دهد که: «موصول خاص برای مذکر و مؤنث و همچنین برای مفرد، تثنیه و جمع، صیغه‌های مختلف دارد و عبارت است از: الذی، اللذان و اللذین، الذین و الألی و الألاء برای مذکر، و التی، اللتان و اللتین، اللواتی و اللاتی و اللاتی برای مؤنث» (همان، ص ۵۷). معنای سخن دحداح این است که موصول خاص، موصولی است که برای هر کدام از مذکر و مؤنث، در هر یک از سه حالت مفرد، تثنیه و جمع، صیغه معین داشته‌باشد.

در ادامه، در توضیح موصول مشترک می‌نویسد: «الموصول المشترك یقی بلفظ واحد مع المذکر والمؤنث ومع المفرد والمثنی والجمع. ألفاظه هی: مَنْ، ما، أَلْ، ذَا، ذُو، أَىُّ، جمیعها مبنیه علی آخرها فی محل رفع أو نصب أو جرّ، أما: أَىُّ، فیکون أیضا معربا بالحركة» (همان). یعنی: موصول مشترک، موصولی است که با مذکر، مؤنث و همچنین با مفرد، مثنی، و جمع، به یک لفظ باقی می‌ماند. لفظ‌های این موصول عبارتند از: مَنْ، ما، أَلْ، ذَا، ذُو، و أَىُّ. همه این کلمات بر آخر شان، مبنی هستند و در محل رفع، نصب، یا جرّ قرار می‌گیرند. از میان این‌ها، «أَىُّ» معرب به حرکات هم واقع می‌شود. (ابن مالک، متن ألفیه ابن مالک، ص ۷). معنای این کلام دحداح هم این است که موصول مشترک، آن اسم موصولی است که یک کلمه است و به جای شش صیغه می‌نشیند.

بنابراین، معنای کلام ابن هشام که می‌گوید: «ال» به معنای «الذی» و «الذی» و فروع شان است، این است که «ال»، موصول اسمی‌ای است که یک کلمه به جای شش صیغه می‌نشیند.

موارد دخول ال موصوله

اسم فاعل و اسم مفعول

مورد داخل شدن «ال» موصوله، اسم فاعل و اسم مفعول است.

ابن هشام می‌نویسد: «ال» موصوله، آن است که بر اسم‌های فاعل و اسم‌های مفعول داخل می‌شود». (ابن هشام الانصاری، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۴۹). نویسنده «مغنی الأذیب» برای داخل شدن «ال» بر اسم فاعل و اسم مفعول، به جمله‌ای از امیر المؤمنین علیه‌السلام، استشهاد می‌کند؛ می‌گوید: «كقول أمير المؤمنين (عليه السلام): «لعن الله الأمرين بالمعروف التاركين له و الناهين عن المنكر العاملين به» (لجنة الأساتذة في الحوزة العلمية، مغنی الأذیب، ۱۴۳۴ ق: ج ۱، ص ۲۹).

در این مثال، «ال» داخل بر کلمه‌های «الأمر»، «التاركين»، «الناهين»، و «العاملين»، «ال» موصوله بوده، داخل بر اسم فاعل است و «ال» داخل بر کلمات «المعروف» و «المنكر»، «ال» موصوله‌ای است که بر اسم مفعول داخل شده است.

صفات مشبهه

آنطور که از کلمات نحویین به دست می‌آید، موارد علی القاعدة داخل شدن «ال» موصوله، در خصوص اسم فاعل و اسم مفعول، منحصر است. ابن هشام می‌نویسد: «برخی گفته‌اند که «ال» موصوله، بر صفات مشبه نیز داخل می‌شود. منتها درست نیست؛ چون صفت مشبهه، برای ثبوت است و به فعل تأویل نمی‌رود. از این جهت است که «ال» داخل بر اسم تفضیل، موصوله نیست». (انصاری، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۴۹). معنای سخن ایشان این است که موارد داخل شدن «ال» موصوله، در خصوص اسم فاعل و اسم مفعول، منحصر است و در غیر این دو مورد، علی القاعدة، داخل نمی‌شود.

اشکال بر موصوله بودن «ال»

حرف تعریف بودن «ال» موصوله

سخن برخی که گفته‌اند «ال» حتی در صورت داخل شدن بر اسم فاعل و اسم مفعول هم موصوله نیست، بلکه حرف تعریف است، مردود است. ابن هشام می‌نویسد: «برخی گفته‌اند که «ال» در همه این‌ها حرف تعریف است و در کل «ال» موصوله نداریم. این سخن درست نیست؛ چون اگر «ال» داخل بر اسم فاعل و اسم مفعول، حرف تعریف باشد، باعث می‌شود که اسم فاعل و اسم مفعول، عمل نکنند؛ چنانکه تصغیر بستن اسم فاعل و اسم مفعول و همچنین وصف نمودن آن‌ها باعث می‌شوند که این دو اسم، از عمل کردن منع شوند» (همان). طبق این سخن، ابن هشام منابعی داشته که در آن‌ها قائل بوده‌اند که «ال» موصوله اصلاً نداریم. می‌گفته‌اند که «ال» حتی در جایی که بر اسم فاعل و اسم مفعول داخل می‌شود، موصوله نیست. ابن هشام از این نظریه جواب می‌دهد که اگر موصوله نباشد و حرف تعریف باشد، باعث منع اسم فاعل و اسم مفعول از عمل می‌شود. لکن می‌بینیم که چنین مانعیتی ایجاد نمی‌کند. پس «ال» موصوله است.

موصول حرفی بودن «ال» موصوله

برخی این احتمال را مطرح کرده‌اند که «ال» داخل بر اسم فاعل و اسم مفعول، موصول حرفی باشد. این سخن قابل اثبات نیست. ابن هشام می‌نویسد: «برخی گفته‌اند که «ال» داخل بر اسم فاعل و اسم مفعول، موصول حرفی است. لکن این سخن صحیح نیست؛ چون «ال»، تأویل به مصدر نمی‌رود» (همان). منظور از موصول حرفی، هر حرفی است که با مدخول خودش به مصدر تأویل می‌رود. سیوطی می‌گوید: «وهو [الموصول] قسما حرفی و اسمی. فالحرفی ما أول مع صلته بمصدر وهو: أن وأن ولو وما وکی» (سیوطی، البهجة المرضیة فی شرح الألفیة، ص ۳۰). یعنی موصول، دو قسم است؛ حرفی و اسمی. موصول حرفی آن است که با صلته خودش به مصدر تأویل می‌رود و پنج حرف است که عبارتند از: أن، أن، لو، ما، و کی. بنا بر این منظور ابن هشام این است که اگر «ال»، جزو موصولات حرفی می‌بود، بایستی

به مدخول خودش به مصدر تأویل می‌رفت. چون به مصدر تأویل نمی‌رود، پس جزو موصولات حرفی نیست.

داخل شدن «ال» موصوله بر غیر اسم فاعل و اسم مفعول

با وجود اینکه اصل در صله «ال» موصوله این است که اسم فاعل یا اسم مفعول باشد، گاهی برخلاف این اصل، بر امور دیگری هم داخل می‌شود. ابن هشام می‌نویسد: «وربما وُصِلَتْ بِظَرْفٍ، أَوْ جُمْلَةٍ اسْمِيَّةٍ، أَوْ فَعْلِيَّةٍ فَعْلُهَا مُضَارِعٌ، وَذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهَا لَيْسَتْ حَرْفٌ تَعْرِيفٌ». (انصاری، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ج ۱، ص ۴۹). یعنی: گاهی «ال» موصوله بر سر ظرف، جمله اسمیه، و جمله فعلیه‌ای که فعل آن مضارع است نیز داخل می‌شود. این خصوصیت دلیل می‌شود که این «ال»، حرف تعریف نیست.

نظر ابن هشام به این مطلب است که «ال» تعریف، از خصوصیات اسم است و موصولات از مختصات جمله‌اند.

بودن «ال» تعریف از خواص اسم

اما اینکه «ال» تعریف از خصوصیات اسم است؛ به خاطر این است که گفته شده: «الاسم: کلمة تدل بذاتها على شيء محسوس، (مثل: بیت، نحاس، جمل، نخلة، عصفورة، محمد...) أو شيء غير محسوس، يعرف بالعقل؛ (مثل: شجاعة، مروءة، شرف، نبل، نبوغ...) وهو في الحالتين لا يقترن بزمن. علاماته: أهما خمسة، إذا وجدت واحدة منها كانت دليلا على أن الكلمة «اسم»... العلامة الرابعة: أن تكون الكلمة مبدوءة بـ«أل»؛ مثل: العدلُ أساسُ الملكِ». (حسن، النحو الوافی، بی تا: ص ۲۶ - ۲۸). یعنی: اسم کلمه‌ای است که به ذات خودش بر شیء محسوس... یا نامحسوس... دلالت می‌کند و در هیچکدام از این دو حالت، به زمان مقترن نیست. مهمترین علامات آن پنج تا هستند که وقتی یکی از این‌ها پیدا شود، دلیل می‌شود بر اینکه آن کلمه اسم است... چهارمین علامت اسم این است که کلمه با «ال» آغاز شود؛ مثل: «العدلُ أساسُ الملكِ». در این مثال، «ال» داخل بر «عدل» و همچنین «ال» داخل بر «ملك»، نشان می‌دهند که این دو کلمه، اسم هستند. این مطلب سخن ابن هشام را توضیح

می دهد و نشان می دهد که اگر «ال» موصوله حرف تعریف بود، خاصه اسم می بود، و خاصه شیء در غیر آن یافت نمی شود. اینکه این «ال» بر ظرف و جمله داخل شده، نشان می دهد که «ال» موصوله، حرف تعریف نیست.

اختصاص داشتن موصولات به جمل

اما اینکه موصولات از مختصات جمله اند، به این دلیل است که ابن عقیل می نویسد: «صلة الموصول لا تكون إلا جملةً أو شبه جملة، و نعتی بشبه الجملة الظرف والجار والمجرور». (عقیلی، شرح ابن عقیل علی ألفیه ابن مالک، ۱۴۰۰ق: ج ۱، ص ۱۵۴). یعنی: صله موصول، جز جمله یا شبه جمله نمی تواند باشد. مقصود از شبه جمله ظرف یا جار و مجرور است. این عبارت، صریح است در اینکه موصول اسمی بر غیر جمله داخل نمی شود. یعنی موصول اسمی از مختصات جمله است. اسم فاعل و اسم مفعول هم به منزله جمله هستند. مرحوم رضی می نویسد: «بناءً علی مذهب الجمهور إن أصل الضارب و المضروب: الضربَ والضربَ، فکَرِهوا دخولَ اللام» الاسمیة المشابهة للحرفیة لفظاً ومعنی، علی صورة الفعل». (رضی الدین استرآبادی، شرح الرضی علی الکافیة، ج ۳، ص ۱۳). یعنی: اصل اسم فاعل و اسم مفعول، فعل معلوم و فعل مجهول بوده است. عربها داخل شدن «لام» اسمیه ای را که لفظاً و معنیاً مشابه حرف بود، بر صورت فعل، خوش نداشتند. «فَصَيَّرُوا الفِعْلَ فِي صُورَةِ الاسْمِ». (همان). یعنی: پس فعل را به صورت اسم در آوردند. معنای این سخن مرحوم رضی این است که اسم فاعل و اسم مفعول هم در حقیقت جمله بوده اند. با این خصوصیت، وقتی «ال» موصوله بر اسم فاعل یا اسم مفعول داخل می شود، هر دو خصوصیت آن مراعات می شود. از آن جهت که لفظ «ال» موصوله، مثل «ال» حرفی است، اسم فاعل و اسم مفعول، از نظر صورت اسم هستند. از آن جهت که «ال» موصوله، از مختصات جمله است، اسم فاعل و اسم مفعول، در اصل جمله بوده اند. لذا ثابت می شود که موصولات از مختصات جمله هستند.

خلاصه مطلب فوق این است که «ال» موصوله گاهی بر ظرف، جمله اسمیه، و برخی از جملات فعلیه نیز داخل می‌شود. این خصوصیت نیز دلیل می‌شود بر اینکه «ال» موصوله اسم است، نه حرف تعریف.

برای داخل شدن «ال» بر ظرف می‌گوید: «فالأول كقوله: «من لا يزال شاكراً على المعه *** فهو حر بعيشه ذات سعه»» (ابن هشام الانصاری، مغنی اللیب عن كتب الأعراب، ج ۱، ص ۴۹). می‌گوید: شاهد داخل شدن «ال» بر ظرف، این شعر است که در آن، «ال» بر عبارت «معه» داخل شده که ظرف است.

برای داخل شدن «ال» موصوله بر جمله اسمیه، می‌نویسد: «والثانی كقوله: «من القوم الرسول الله منهم *** لهم دانت رقاب بنی معد»» (همان). در این شعر، جمله «رسول الله منهم»، جمله اسمیه است که «ال» موصوله بر آن داخل شده است.

در مورد داخل شدن «ال» موصوله بر جمله فعلیه‌ای که فعل آن مضارع است، می‌گوید: «والثالث كقوله: «يقول الخنى وأبغض العجم ناطقاً *** إلى ربنا صوت الحمار الیجدع»» (همان). در این شعر، «یجدع»، با فاعلی که در آن مستتر است، یک جمله فعلیه است و فعل آن مضارع است. «ال» داخل بر آن به نظر ابن هشام، «ال» موصوله است.

نتیجه گیری

«أل» یکی از پرکاربردترین کلمات در زبان عربی است. حقیقت آن، احکام تلفظ آن، و اقوال نحویین در مورد اقسام آن را بررسی کردیم.

در مورد حقیقت آن به این نتیجه رسیدیم که اصل آن «لام» تنها است و «همزه» داخل بر آن، همزه وصل است که برای دفع ابتدا به ساکن بر آن افزوده شده است.

حکم تلفظ «أل» را هم از جهت ماقبل و هم از جهت مابعد بررسی کردیم. از جهت ماقبل، اگر در ابتدا قرار بگیرد، با همزه تلفظ می‌شود. در صورتی که در درج قرار بگیرد، همزه آن حذف می‌شود. در این صورت، اگر ماقبل آن، متحرک باشد، تغییری رخ نمی‌دهد. لکن اگر ماقبل آن ساکن باشد، به تطبیق قواعد التقای ساکنین نیاز پیدا می‌شود. از جهت

مابعد هم دیدیم که گاهی بر حروف شمسی داخل می‌شود و گاهی بر حروف قمری. در صورتی که بر حرفی از حروف شمسی داخل شود، لام «أل» در آن إدغام می‌شود. لکن در جایی که مابعد آن حرف قمری باشد، این لام را با إظهار می‌خوانیم.

در ناحیه اقسام آن هم دیدیم که نظر مشهور بر این است که «أل» داخل بر اسم فاعل و اسم مفعول، اسم است و «أل» موصوله است. ابن هشام و مرادی این نظر را پذیرفتند و برای اثبات آن استدلال نمودند. با توجه به استدلال این دو، به این نتیجه رسیدیم که «أل» داخل بر اسماء فاعلین و مفعولین اسم است. لذا معلوم می‌شود که «أل» در اصل دو قسم است. قسم اول «أل» موصوله است که «أل» اسمی است و قسم دوم «أل» حرفی است که اقسام «أل» تعریف و «أل» زائده را تشکیل می‌دهد.

فهرست منابع

۱. ابن مالک، محمد، «متن ألفیه ابن مالک»، ضبط و تعلیق: عبد اللطیف الخطیب، الطبعة الأولى، دار العروبة للنشر و التوزیع، الكويت، ۱۴۲۷ق.
۲. الأزهری، خالد، «التصریح علی التوضیح»، الطبعة الأولى، بی‌جا، سلیمانزاده، ۱۳۹۰.
۳. الأسترآبادی، رضی الدین، «شرح الرضی علی الکافیة»، تصحیح: یوسف حسن عمر، مؤسسه قاریونس، مصر، ۱۳۹۸.
۴. الأنباری، أبو البرکات، «الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین»، المكتبة الشاملة.
۵. الأنصاری، ابن هشام، «مغنی اللیب عن کتب الأعراب» تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، مطبعة المدنی، القاهرة.
۶. التفتازانی، سعد الدین، «المطول شرح تلخیص المفتاح»، الطبعة الأولى، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۵ق.
۷. حسن، عباس، «النحو الوافی»، الطبعة الثالثة، دار المعارف، مصر، بی‌تا.

۸. خراسانی، محمد کاظم، «کفایۃ الأصول» محشی: المشکینی، الطبعة الأولى، دار الحکمة، قم، ۱۴۱۵ق.
۹. دحداح، أبو فارس شرح ألفیة ابن مالک. الطبعة الأولى، مكتبة العبيکان، الرياض، ۱۴۲۵ق.
۱۰. سیوطی، عبد الرحمن، «البهجة المرضیة فی شرح الألفیة»، تهران. المكتبة العلمیة الإسلامیة، تهران.
۱۱. سیوطی، عبد الرحمن، «همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع»، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۱۲. شریف الرضی، محمد بن الحسین، «نهج البلاغة»، ترجمه: محمد الدشتی، الطبعة الثامنة، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۳۴ق.
۱۳. شریف، محمد حسن، «معجم حروف المعانی فی القرآن الکریم»، الطبعة الأولى، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۱۴. عقیلی، عبد الله، «شرح ابن عقیل علی ألفیة ابن مالک»، الطبعة العشرون، دار التراث، القاهرة، ۱۴۰۰ق.
۱۵. لجنة الأساتذة فی الحوزة العلمیة، «مغنی الأديب»، تصحیح وتنقیح: علی رضا الرنجبر، الطبعة الثانية، مرکز مدیریة الحوزة العلمیة بقم المقدسة، قم، ۱۴۳۴ق.
۱۶. مالقی، أحمد، «رصف المبانی فی شرح حروف المعانی»، تحقیق: أحمد محمد الخراط، الطبعة الثانية، دار القلم، دمشق، ۱۳۹۴.
۱۷. محمد عالم، «روخوانی در یک نگاه»، آپارات، ۲۸ بهمن ۱۴۰۱، <https://www.aparat.com/v/POLs>.
۱۸. مرادی، الحسن بن قاسم، «الجنی الدانی فی حروف المعانی»، تحقیق: فخر الدین قباوه و محمد ندیم فاضل، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۳ق.

١٩. مرصفي، عبد الفتاح، «هداية القارى إلى تجويد كلام البارى»، الطبعة الثانية، مكتبة
طبية، المدينة المنورة، ١٣٩٩ق.

تحييت، والحلم والقلم «لكى» بالتمركز بر معنى ليشتم